

عمرو بن قلع کنانی شتربانی می‌کرد.^۴
 جاحظ در بصره نشو و نما یافت. بنابه قولی، مدتها در کنار
 نهر سیحان بصره، نان و ماهی می‌فروخت. سپس در جلسات
 درس عالمان و ادیبانی چون: ابو عبیده، اصمعی و ابوزید
 انصاری شرکت کرد، و به استماع حدیث و فراگیری علوم
 مختلف پرداخت. علم نحو را از اخفش فراگرفت، و علم کلام
 را از نظام، یکی از بزرگان معتزله، آموخت، و از شاگردان
 ممتاز وی گردید، و تحت تأثیر وی، به مذهب اعتزال گرایید.
 او نزد ابویوسف قاضی، ثمامه بن اشرس و حجاج بن محمد،

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی
 بخش هفتم

۱. الفهرست، ص ۲۰۸ - ۲۱۲؛ تاریخ بغداد، ۲۱۲/۱۲ - ۲۲۰؛ عیون
 الاخبار ابن قتیبه، ۱۲۱/۳؛ عقد الفرید، ۲۵/۱؛ ۱۷۲/۲، ۳۴۲، ۴۱۱،
 ۴۵۸؛ ۲۸/۳، ۲۶۵، ۴۱۶ به بعد؛ امالی قالی، ۵۰/۱، ۱۶۳، ۱۶۸؛
 ۹۴/۲؛ نزهة الالباء، ص ۱۳۲؛ امالی سید مرتضی، ۱۹۴/۱؛ سرح
 العیون، ص ۱۳۶؛ الضعفاء و المتروکین، ابن جوزی، ۲۳۳/۲؛
 التذکرة الفخریه، ص ۳۲۷؛ الفرج بعد الشدة، تنوخی، ۳۵/۱، ۳۶۱،
 ۳۶۹؛ ۳۲/۲، ۱۰۳، ۳۵۵ به بعد؛ نشوار المحاضرة، تنوخی،
 ۲۹۱/۳؛ ۶۸/۴ - ۶۹، ۸۳، ۱۰۰/۵ - ۱۰۱؛ ۲۰۲/۸ - ۲۰۳؛ التذکرة
 الحمدونیه، ۲۳۹/۱؛ ۵۱/۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۶۸ به بعد؛
 محاضرات الادباء، راغب، ۲۳۰/۱ - ۲۳۱، ۲۳۱، ۴۶۲، ۵۰۳؛ ربیع
 الابرار، ۵۳۰/۲؛ ۶۶۴/۳؛ ادب القاضی، ماوردی، ۷/۱، ۷/۲، ۱۴۱،
 ۳۱۰؛ الكامل، ۲۱۷/۷؛ اللباب، ابن اثیر، ۲۴۸/۱؛ مسالك الابصار،
 ابن فضل الله عمری؛ دولة المماليك، ص ۱۷۱؛ وفيات الاعیان،
 ۴۷۰/۳ - ۴۷۵؛ الانساب، سمعانی، ۱۶۲/۳؛ سير اعلام النبلاء،
 ۵۲۶/۱۱ - ۵۳۰؛ دول الاسلام، ۱۵۱/۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی
 (حوادث و وفيات، ۲۴۱ - ۲۵۰ ق)، ص ۳۷۱ - ۳۷۵ و (حوادث
 و وفيات ۲۵۱ - ۲۶۰)، ص ۲۲۲؛ میزان الاعتدال، ۲۴۷/۳؛ العبر،
 ۴۵۶/۱؛ مرآة الجنان، ۱۵۶/۲؛ معجم الادباء، ۷۶/۱۶ - ۱۱۶؛
 البداية و النهاية، ۱۹/۱۱ - ۲۰؛ لسان المیزان، ۳۵۵/۴ - ۳۵۷؛
 شذرات الذهب، ۱۲۱/۲ - ۱۲۲؛ خزائن الكتب العربیه فی
 الخافقین، ۷۱۵/۲ - ۷۱۶؛ معجم المؤلفین، ۷/۸ - ۹؛ الجاحظ معلم
 العقل و الادب، شقیق جبری؛ تاریخ الادب العربی، بروکلمان،
 ۱۵۲/۱ - ۱۵۳ و ذیل آن، ۲۳۹/۱ - ۲۴۰؛ الاعلام، زرکلی، ۷۴/۵؛
 دائرة المعارف الاسلامیه، ۲۳۵/۶.

۲. البداية و النهاية، ۱۹/۱۱.

۳. الانساب، ۱۶۲/۳.

۴. معجم الادباء، ۷۶/۱۶.

۱۴. جاحظ بصری^۱ (۱۵۰ - ۲۵۵ ق / ۷۶۷ - ۸۶۹ م)
 ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب کنانی بصری، معروف
 به «جاحظ»، ادیب، متکلم معتزلی، حیوان شناس و یکی
 از نامورترین کتابشناسان و شیفتگان کتاب در تاریخ
 تمدن و فرهنگ اسلامی، که در علوم و فنون مختلف
 چیره دست بود.

علت اشتهار وی به «جاحظ» را برخی از منابع ذکر
 کرده‌اند. ابن کثیر نوشته است که وی به «حدقی» نیز شهرت
 دارد. می‌توان استنباط کرد که گویا به دلیل بزرگی چشمان وی
 و برآمدگی زیاد آنها از کاسه چشم، به این لقب نامیده شده
 است.^۲ سمعانی نیز به آن اشاره کرده است.^۳

بنابه قول مشهور، جاحظ در سال ۱۵۰ ق، در بصره، و در
 میان خانواده‌ای دیده به جهان گشود که از طبقات پایین جامعه
 به شمار می‌رفت، زیرا جدّ وی، فزاره، سیاهپوستی بود که برای

حدیث شنید. ^۱ سپس با بسیاری از کُتّاب نامور و مترجمان زبردست فارس، انس و الفت یافت و در فنّ کتابت چیره گردید. گویا با زبان فارسی نیز آشنا شد و برخی از زبانهای رایج آن روزگار را می‌دانست. ^۲

ابوالعیناء محمد بن قاسم، یموت بن مززع (خواهرزاده‌وی)، ابوبکر بن ابی داوود، ابوسعید عدوی و... از او دانش آموختند. ^۳ خانواده جاحظ فقیر بودند، و از نظر موقعیت اجتماعی در سطحی بسیار پایین قرار داشتند. جاحظ بسیار زشت و کریه‌المنظر بود؛ تا آن‌جا که خود گوید: متوکل عباسی، برای تعلیم و تربیت فرزندان خود مرا به حضور طلبید، اما چون چهره مرا دید، بسیار در نظرش ناخوشایند و ناپسند آمد. از این‌رو، دستور داد که ده‌هزار درهم به من بدهند و مرا بازگردانند. ^۴

با این همه، در هوشمندی و ذکاوت، سرعت انتقال، قدرت حافظه بسیار شگفت‌انگیز، دانش گسترده، فطانت و ادب عالی، خط زیبا و مهارت در فنون مختلف، شهره عام و خاص بود و بسیاری از دانشمندان و عالمان و ادیبان معاصر او و تراجم‌نویسان پس از وی، به بزرگی از او یاد کرده‌اند، و او را ستوده‌اند.

یاقوت به نقل از مرزبانی گوید: جاحظ از یاران نظام معتزلی بود و در علم کلام از تبحر زیاد و دانش گسترده‌ای برخوردار بود. در علوم دیگر نیز دانایان از معاصران خویش به شمار می‌رفت و حدود و ثغور علم کلام را به خوبی می‌دانست. ^۵ ذهبی نوشته است: جاحظ در منقولات اطلاعات گسترده‌ای داشت و از اذکیای بنی آدم بود و در فطانت و زیرکی یکی از شیاطین آدمیان به شمار می‌رفت. ^۶ و در جایی دیگر او را علامه متبحر ذوفنون دانسته است. ^۷ خطیب در وصف او گوید: وی کلامی زیبا و تصانیفی بدیع داشت. ^۸ سمعانی نیز چنین گفته است: وی از فصاحت فراوانی برخوردار بود و بهترین دلیل بر فصاحت و بلاغت و شیرینی سخن و نمکین بودن عبارات او، کتابهایش است. ^۹ بسیاری از دانشمندان وی را ستوده‌اند، ولی برخی او را مذمت کرده‌اند و گفته‌اند که در بیان حدیث موثق نیست؛ از جمله: ابوالعباس ثعلب گوید: جاحظ، امین و موثق نیست، و نمی‌توان به روایت منقول از او ایمان و اطمینان داشت. ^{۱۰}

در تضعیف و غیر موثق بودن وی همین بس که ابن جوزی او را در شمار ضعفا آورده است. مضافاً این که جاحظ در نظر بسیاری از عالمان و محدثان شیعه یک ناصبی به شمار رفته است. ناگفته نماند که جاحظ یکی از کسانی است که کلمات حکمت‌آمیز حضرت علی علیه السلام را در بعضی از آثار خویش گرد آورده است، که در مقام ارزشگذاری، هر کلمه‌اش معادل هزار کلمه است. همو درباره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنین گفته است: آنان بزرگان عالم، برگزیدگان اُمم، باعث روسفیدی و شرافت عرب، برگزیدگان بشر، انتخاب‌شدگان و عصاره‌های ناب و خالص بنی آدم، زینت دنیا و زیور روزگار، سرشت پاکی، رویشگاه برکت، مایه‌های موثق پیوند و اتصال و معدن کرم، سرچشمه‌های فضیلت، اعلام علم و اعیان ایمان هستند، و درود خداوند بر همه آنان باد. ^{۱۱}

جاحظ در زمان مأمون عباسی، به ریاست دیوان رسائل منصوب گردید، ولی بیش از سه روز در این مقام نماند و استعفا داد. سهل بن هارون گوید: اگر جاحظ در دیوان رسائل باقی می‌ماند، ستاره اقبال دیگر کُتّاب افول می‌کرد. ^{۱۲} برخی گفته‌اند که آن چند روز هم به نیابت از ابراهیم بن عباس صولی بر دیوان رسائل گماشته شده بود. ^{۱۳} بیشترین سالهای آغازین زندگی جاحظ در بصره سپری شد، و پس از این که متوکل او را به سامرا فرا خواند تا اولاد وی را آموزش دهد، از بصره خارج شد. بنا به گفته خودش، وقتی متوکل او را دید و نپسندید، از نزد متوکل خارج شد و در سامرا با محمد بن

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۷۲.

۲. معجم الادباء، ۱۶/۷۶ - ۷۷.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۳۷۲.

۴. وفيات الاعیان، ۳/۴۷۱.

۵. معجم الادباء، ۱۶/۷۵ - ۷۶.

۶. تاریخ الاسلام، ص ۳۷۲.

۷. سیر اعلام النبلاء، ۱۱/۵۲۶.

۸. تاریخ بغداد، ۱۲/۲۱۲ - ۲۱۳.

۹. الانساب، ۳/۱۶۲ - ۱۶۳.

۱۰. الضعفاء و المتروکین، ابن جوزی، ۲/۲۲۳.

۱۱. روایات الجنات، ۵/۳۳۰ - ۳۳۱، به نقل از: الفصول المهمة

و كشف اليقين فی فضائل امیرالمؤمنین.

۱۲. معجم الادباء، ۱۶/۷۹.

۱۳. سیر اعلام النبلاء، ۱۱/۵۲۷.

ابراهیم، یکی از امیران دربار متوکل، ملاقات کرد، و محمد به او پیشنهاد کرد که با وی به بغداد برود.^۱ در بغداد با عالمان، ادیبان و بزرگان آن دیار آشنا شد. آشنایی جاحظ با محمد بن عبدالملک زیات کاتب، ادیب، شاعر و وزیر سه تن از خلفای عباسی و همشینی با او و دیگر امیران و درباریان، برای او رفاه و زندگی ثروتمندانه‌ای به ارمغان آورد، زیرا تا آن هنگام که در بصره بود، با فقر و فلاکت دست به گریبان بود. از او پرسیدند: آیا در بصره، ملک، خانه و دارایی و کسب و تجارتي داشتی؟ گفت: در بصره فقط چند تکه ظرف و همسری و کنیزی و الاغ و خادمی داشتم، و دیگر هیچ. چون کتاب الحيوان را نوشتم و به محمد بن عبدالملک زیات تقدیم کردم، هزار دینار به من داد. همچنین کتابهایی به دیگران پیشکش کردم، و هزاران دینار گرفتم.^۲ این کنایه از آن است که آشنایی با این افراد، به ویژه محمد بن عبدالملک زیات، ثروت فراوانی را برای جاحظ به ارمغان آورد، و از آن پس روزگار را در رفاه و گشایش سپری کرد. مورخان نوشته‌اند که پس از آشنایی جاحظ با ابن زیات، میان آنان دوستی به وجود آمد؛ آن گونه که مفارقت از یکدیگر برایشان مشکل بود. نامه‌هایی اکنون در دست است که میان این دو مبادله شده، و نشانه عمق دوستی میان آنان است. این دوستی عمیق باعث شد که جاحظ به دلیل دشمنی میان ابن زیات و احمد بن ابی داوود، با احمد دشمن شود، و چون ابن زیات به دستور متوکل زندانی گردید و در همان زندان هلاک شد، جاحظ مدتی فراری شد. وقتی به او گفتند که چرا فراری شده‌ای؟ گفت: ترسیدم که دومین نفری باشم که در تنور آهنین زندانی و هلاک شوم. منظورش از اولین نفر محمد بن عبدالملک زیات است که به دستور متوکل عباسی در قفس تنورمانند آهنینی که ابن زیات برای شکنجه مخالفانش ساخته بود، زندانی و هلاک شده بود.

سرانجام مأموران احمد بن ابی داوود، جاحظ را دستگیر ساختند و نزد احمد بردند. احمد به او گفت: به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که تو نعمت را فراموش کنی و کفران بورزی، و به این دلیل، آماده پذیرش عذاب و عقاب باشی، ولی گذشت روزگار، تو را اصلاح نکرد، زیرا باطن تو فاسد بود و سرشت تو پست و در گزینش خویش اشتباه کردی. جاحظ

از احمد پوزش خواست و عفو شد.^۳ مبرّد گوید: جاحظ در آخرین سالهای زندگی فلج شده بود. من به دیدار او رفتم و حالش را جویا شدم، گفت: نیمه‌ای از بدنم فلج است، که اگر با قیچی تکه‌ای از گوشت آن بچینند، خبر نمی‌شوم؛ و نیمه‌ای دیگر گرفتار بیماری نقرس است، که اگر مگسی از کنار آن پرواز کند، مرا آزار می‌دهد و تحمل آن را ندارم.^۴

جاحظ به پزشک خویش چنین شکایت می‌کند: بیماریهای گوناگون و ضد و نقیض بر من حمله کرده‌اند؛ چنان‌که اگر غذا یا آب خنکی را بخورم و یا بیاشامم، پادرد می‌گیرم، و اگر غذای گرمی تناول کنم، دچار سردرد می‌شوم.^۵ او پس از عمری که در کار تألیف و تصنیف و تعلیم گذراند، در سال ۲۵۵، یا ۲۵۶ ق، در نود سالگی، در بصره، چشم از جهان فرو بست.^۶ ذهبی درگذشت وی را ۲۵۰ ق دانسته است.^۷

مسعودی درباره شیفتگی جاحظ به کتاب می‌گوید: هیچ‌یک از راویان و اهل علم را نمی‌شناسیم که بیشتر از جاحظ کتاب داشته باشد.^۸

مبرّد گوید: شیفته‌تر از سه کس به علم و کتاب کسی ندیده‌ام: ۱. جاحظ، که وقتی کتابی را به دست می‌آورد، تا آن را کامل مطالعه نمی‌کرد، از دست نمی‌نهاد؛ ۲. اسماعیل قاضی، که بر وی وارد نشدم، مگر این‌که در دست او کتابی بود و آن را مطالعه می‌نمود؛ ۳. فتح بن خاقان، که همیشه در زیر بغل خود کتابی داشت، و هرگاه فرصتی به دست می‌آورد، آن را مطالعه می‌کرد؛ حتی در مسیر رفت و آمد به دستشویی.^۹

ابوهفان گوید: هیچ‌گاه ندیدم و نشنیدم کسی بیشتر از جاحظ شیفته و فریفته کتاب باشد. هیچ‌وقت کتابی به دست او نرسید، مگر این‌که آن کتاب را در یک جلسه مطالعه

۱. وفيات الاعیان، ۴۷۱/۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، ۵۲۸/۱۱.

۳. معجم الادباء، ۷۶/۱۶ - ۷۷، ۷۹ - ۸۰.

۴. وفيات الاعیان، ۴۷۴/۳؛ معجم الادباء، ۱۱۳/۱۶.

۵. معجم الادباء، ۱۱۴/۱۶.

۶. وفيات الاعیان، ۴۷۴/۳؛ مروج الذهب، ۱۳۵/۴.

۷. تذکرة الحفاظ، ۱۱۱/۲.

۸. مروج الذهب، ۱۳۵/۴.

۹. تاریخ الاسلام، ص ۳۷۳.

می‌کرد. سپس می‌افزاید: جاحظ بیشتر اوقات به بازار کتابفروشان می‌رفت و به جست‌وجوی کتابهای تازه و جدید می‌پرداخت. گاهی کتابفروشی‌ای را اجاره می‌کرد و یک یا چند شب در آن بیتوته می‌کرد و کتابهای جدید را مطالعه یا استنساخ می‌کرد؛ یا به امانت می‌گرفت و به وراقانش می‌داد تا آنها را استنساخ کنند.^۱

جاحظ دارای کتابخانه‌ای بزرگ و کتابهای فراوانی بوده است. نوشته‌اند که او از شدت شیفتگی به کتاب، خود به ترمیم، تجلید و تنظیم و طبقه‌بندی کتابهایش می‌پرداخت. وی بیشتر اوقات خویش را در کتابخانه‌اش به سر می‌برد. او هنگام مطالعه کتابها را در اطرافش می‌چید؛ و سرانجام کتابهای روی هم انباشته شده بر سرش فرو ریخت، و بر اثر ضعف و ناتوانی و فلج، در زیر آوار کتابها ماند و درگذشت.^۲

الحيوان، یکی از بهترین کتابهایی است که تاکنون در علم حیوان‌شناسی نوشته شده است. شگفت آن که جاحظ این کتاب را در سن کهولت تألیف کرد؛^۳ در حالی که دچار بیماری فلج بود. گویند بیماری وی ۲۲ سال به طول انجامید.^۴ جاحظ با سه نفر از کسانی که در رشد فکری، گسترش علم و فرهنگ، ایجاد تمدن درخشان اسلامی و تألیف و تصنیف سهم فراوانی داشتند، هم‌عصر بود: ۱. ابو عبیده معمر بن مثنی بصری (متوفی ۲۰۹ ق)، که نزدیک به دوپست اثر آفرید؛^۵ ۲. ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (متوفی ۲۲۵ ق)، که بیش از ۲۴۰ کتاب تألیف کرد؛^۳ هشام بن محمد کلبی کوفی (متوفی ۲۰۶ ق)، که نزدیک به ۱۳۹ کتاب نوشت.^۶ خود جاحظ، که اینان اسوه و الگوش در تألیف و تصنیف کتب مختلف بودند، بیش از ۳۶۰ کتاب تألیف کرد، که سبب ابن جوزی گوید: بیشتر آثار جاحظ را در مشهد ابوحنیفه، در بغداد، دیده‌ام.^۷ ابن‌ندیم، نام ۱۷۰ کتاب جاحظ را ذکر کرده است، که شاید بیشتر از دیگران نام کتابهای وی را آورده باشد. یاقوت تنها به ۱۲۸ اثر او اشاره کرده است.^۸ خود جاحظ نیز فهرست کتابهای خویش را ارائه کرده است،^۹ اما اکنون از این تعداد فقط شمار اندکی موجود است و بقیه از میان رفته‌اند.

جاحظ دارای وراقانی بود که کتابهای خودش یا دیگران را برایش استنساخ می‌کردند. در منابع به دو نفر از آنها اشاره شده است: ۱. زکریا بن یحیی، که ابن‌ندیم گوید: کتاب النساء و نعل

جاحظ را دیدم، که به خط زکریا بن یحیی، مکتبی به ابواسحاق بود؛^{۱۰} ۲. عبدالوهاب بن عیسی بن ابی‌حیة وراق. زبیدی او را وراق جاحظ دانسته است. وی تا حدود سال ۳۰۰ ق زنده بوده است،^{۱۱} اما خطیب بغدادی گوید: وی در سال ۳۱۹ ق درگذشته است.^{۱۲}

شاید تاکنون کسی بیشتر و بهتر از جاحظ از کتاب سخن نگفته، و مانند او حق کتاب را ادا نکرده باشد. سخنان جاحظ درباره کتاب، به دقت انتخاب شده است؛ چنان‌که اگر کلمه‌ای را تغییر دهیم یا حذف کنیم، شیرینی و ملاحظت آن از دست می‌رود؛ چه رسد به این که آنها را ترجمه کنیم. با این حال، چاره‌ای نداریم، جز این‌که بخشی از سخنان وی را برای فارسی‌زبانان به صورت آزاد ترجمه کنیم، تا علاقه بیش از حد او را به کتاب نشان دهیم.

او می‌گوید: کتاب بهترین ذخیره، و سرمایه بزرگی و شرافت انسان، و مایه و پایه بلاغت و فصاحت و کمال است. کتاب بهترین دوست، همنشین، یار و یاور ما، بهترین تفرجگاه گردشگران، و سرچشمه علم و دانش است. بهترین مشغله، حرفه و کار، نزدیکترین مونس ساعات تنهانی، آشناترین یار در دیار غربت، صمیمی‌ترین همدم، بهترین کمک‌کننده و وزیر و مشاور است. کتاب به مثابه ظرفی است انباشته از دانش و فرهنگ، و سرشار از نکته‌های ظریف و لطیفه‌های شیرین، و لبریز از موضوعات تلخ و شیرین، و پر از مطالب جدی و غیرجدی.

اگر به کتاب علاقه داشته باشی، از «سحبان وائل» - که

۱. الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۱۳۰؛ معجم الادباء، ۱۶/۷۵.

۲. تاریخ ابوالفداء، ۲/۴۷؛ شذرات الذهب، ۲/۱۲۲.

۳. الحيوان، ۴/۲۰۸.

۴. مقدمه الحيوان، ۱/۲۵ - ۲۶.

۵. وفيات الاعيان، ۲/۱۰۶.

۶. الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۱۴۷.

۷. مرآة الزمان، مجلد ۳، جزء ۱۰، برگه ۵۸.

۸. الفهرست، ص ۲۰۹ - ۲۱۲؛ معجم الادباء، ۱۶/۱۰۶ - ۱۱۰.

۹. مقدمه الحيوان، ۱/۳ - ۱۲.

۱۰. معجم الادباء، ۱۶/۷۵.

۱۱. تاج العروس، ۱۰/۱۰۸.

۱۲. تاریخ بغداد، ۱۱/۲۹.

و صفات پسندیده و تراوشهای اذهان لطیف و حکمت‌های بلند و مذهب استوار و تجارب حکمت‌آمیز و اخبار گذشتگان و مطالب مربوط به شهرهای دور و ضرب‌المثل‌های رایج و سرگذشت امتها را این‌چنین در خویش جمع کرده باشد و یکجا در طبق اخلاص بنهد و به تو تقدیم کند.

اگر کتابهای تدوین شده و اخبار ماندگار در آنها نبود، و اگر حکمت‌های جاودانی باقی مانده در کتابها نبود، همه علوم و فنون بشری و الهی از یاد رفته بودند، و پادشاه فراموشی بر قوه هوش سیطره می‌یافت، و آیندگان را راهی به ورود به اخبار گذشتگان نبود؛ و اگر چنین می‌شد، ما از بیشترین منافع و دستاوردهای پیشینیان محروم می‌شدیم، زیرا قدرت و حافظه و توانایی ذاکرة انسان در حد نیازها و احتیاجات اولیه آنهاست، که بسیار اندک است و ما را بی‌نیاز از کتاب نمی‌سازد. و اگر روزی همه مردم را مکلف نمایند که آنچه را فرا می‌گیرند و می‌نویسند، حفظ کنند و فهرست آنها را به خاطر بسپارند، قطعاً عاجز خواهند شد، و تکلیف به مالا یطاق، و خارج از توانایی آنهاست، و درحقیقت، او را به چیزی مکلف کرده‌ایم که وی را از بسیاری دیگر، که در اولویت هستند، دور کرده‌ایم.^۲

کتاب تنها وسیله‌ای است که پیامها و مطالب دینی و مذهبی و مسائل دیوانی و حکومتی را به مردم می‌رساند، و حمل آن آسان است، و حجمی کم دارد. اگر او را ساکت بخوای، خاموش، و اگر او را به سخن گفتن واداری، سخنوری بلیغ است.

کتاب تنها هم‌نشین شبانگاهی است که از کار بازت نمی‌دارد و در هنگامه نشاط و خوشی، تو را به آن دعوت می‌نماید، ولی تو را از تجمل‌پرستی و اخلاق پست دور ساخته و به آن وادار نمی‌سازد. اگر بخوای، مانند سایه همیشه همراه و ملازم توست، و مانند عضوی، هماهنگ با سایر اندام‌هاست خواهد بود.

او هم‌نشینی است که تو را خسته و ملول نمی‌سازد؛ دوستی است که تو را فریب نمی‌دهد؛ رفیقی است که به تو آزار

مردی سخنور و فصیح بود - شیواتر و رساتر است؛ و اگر به آن مایل نباشی، از «باقل» - که مردی ناتوان و گنگ بود - ساکت‌تر و گنگ‌تر است؛ و اگر شیفته کتاب باشی، تو را از نوادر خود شاد، و از موضوعات عجیب و غریب شگفت‌زده می‌کند؛ و از تازه‌ها و مسائل جدید آن بهره فراوان خواهی برد و خوشحال خواهی شد؛ و اگر خواهان پند و اندرز باشی، پندها و اندرزهای آن تو را متأثر و اندوهگین خواهد ساخت. کجاست اندرزدهنده‌ای که تو را به نشاط آورد؛ و بازدارنده‌ای که تو را شیفته خویش سازد؛ و پارسایی که تو را شجاع و دلیر نماید؛ و گوینده‌ای که در عین لال بودن سخن بگوید؛ و خنک‌کننده‌ای که مانند کتاب گرمی‌بخش زندگی گردد؛ و چه پزشکی است مانند کتاب که هم عرب باشد، و هم فارس و یونانی و هندی؛ و کدام کهنه‌ای است مانند کتاب که تازه و زاینده باشد؛ و کدام چیزی تلخ است که مانند کتاب شیرین و لذتبخش باشد؛ چه کسی مانند کتاب می‌تواند مسائل اولین و آخرین، موضوعات پنهان و آشکار، مطالب غث و ثمین، ناقص و کامل، شاهد و غایب، رفیع و ضعیف، ضد و نقیض، خلاف و غیرخلاف را یکجا در خویش گرد آورد. کجا دیده‌ای که بوستانی در آستین قرار گیرد و گلزاری در دامن ریخته شود و گوینده‌ای که از مردگان سخن گوید و شرح حال زندگان را در همه عرصه‌ها بازگو نماید.

کجاست مونسی مانند کتاب که نخواهد، مگر به همراه تو، و سخن نگوید، مگر هنگامی که خواسته باشی. در کجای جهان امیتر از کتاب و رازدارتر از آن می‌یابی که اسرار تو را نگاه دارد و حافظ منافع تو باشد. کتاب مقبولترین و نزدیکترین چیز به طبع آدمیان است، که نه فراموش می‌شود و نه تغییر می‌یابد.^۱

هم‌نشینی باوقارتر و شتابزده‌تر در دادن پاداش، و آماده‌تر در کمک نمودن، و کم‌خرجتر از کتاب نمی‌شناسم. کتاب همسان درختی است که دارای عمری طولانی است، اما همیشه پربار است. درختی نمی‌شناسم که مانند کتاب، میوه‌اش زودرستر و دست‌یافتنی‌تر باشد. جز کتاب چه چیزی را می‌شناسی که در آغاز تولد نتیجه بدهد، و قیمتش ارزان، و بهره‌وری از آن در نهایت آسانی باشد؛ و همه تدابیر بهت آور و شگفت‌انگیز و علوم غریبه و آثار افکار صحیح

۱. الحیوان، ۱/ ۳۸ - ۴۰.

۲. همان، ص ۴۱ - ۴۷.

نمی‌رساند؛ بلندنظر و جوانمردی است که تو را گرفتار یکنواختی و روزمرگی نمی‌سازد؛ همسایه‌ای است که در کار تو تأخیر روانمی‌دارد؛ یاری است که نمی‌خواهد با چاپلوسی، دارایی‌ات را برباید؛ با تو از درِ مکر و نیرنگ به داد و ستد نمی‌پردازد؛ از دروازهٔ دروغ و حيله وارد نمی‌شود.

اگر به کتاب نگاه کنی، لذت تو فزونی می‌یابد و میل تو را در فراگیری دانش شدیدتر می‌سازد. زبان تو را گویاتر، سرانگشت تو را زیباتر، سخنان و بیان تو را فصیح‌تر، جان تو را مسرورتر و سینهٔ تو را فراختر می‌سازد و برای تو در نظر عامهٔ مردم عظمت و بزرگی، و نزد بزرگان و سلاطین، دوستی و احترام به ارمغان می‌آورد. از کتاب در مدتی کوتاه و در عرض یک ماه، چیزهایی می‌آموزی که در طول یک عمر نمی‌توان از زبان و دهان مردم شنید. کتاب تو را از بدهکاری می‌رهاند و از در یوزگی نجات می‌دهد و از ایستادن در مقابل مکتبخانه‌ها باز می‌دارد و از نشستن در مجالسی که تو از آنان بیشتر می‌دانی، حفظ می‌نماید، و از مخالطت و مجالست با دشمنان و نزدیکی با کوتاه‌فکران می‌رهاند. کتاب در شب نیز آن‌گونه از تو اطاعت می‌کند، که روزها مطیع توست. در سفر و حضر از تو پیروی می‌نماید و از خستگی و درماندگی شب‌زنده‌دارها می‌رهاند.

کتاب معلمی است که اگر به او محتاج شوی، تو را بی‌پناه نمی‌گذارد. اگر به او رسیدگی نکنی و در حفاظت و نگهداری او نکوشی، باز هم به تو فایده می‌رساند. اگر تو از او کناره‌گیری نمایی، او از تو روی بر نمی‌تابد و تو را ترک نمی‌کند. اگر با او دشمنی کنی، علیه تو بر نمی‌خیزد. اگر به اندازهٔ سرسوزنی به او تعلق خاطر پیدا کنی یا به او چنگ بزنی، تو را از دیگران بی‌نیاز می‌کند، و ناچار هم نیستی که از تنهایی بدن پناهنده شوی.

اگر مطالعهٔ کتاب هیچ فایده، فضل و احسانی نداشته باشد، جز همین که تو را از ایستادن بیهوده در کنار درِ منزل و نگاه کردن به گذرندگان باز دارد، کفایت می‌کند. مضافاً این که ایستادن در جلؤ منزل و نگاه کردن به عبور و مرور دیگران، مسائلی ناهنجار نیز به وجود می‌آورد؛ مانند برخورد و درگیر شدن با افراد پست و شنیدن الفاظ و کلمات ناشایست و سخنان فاسد و روبه‌رو شدن با اخلاق زشت آنان. با توجه به این مفاسد، خواندن کتاب و ماندن با کتاب، هم تو را از این نوع

ناهنجاریها و ناشایستها رهایی می‌دهد، و هم از محتوای کتاب بهره برمی‌گیری.

اگر کتاب هیچ سودی به تو نرساند، جز این که تو را از خواسته‌های سخیف و تمایلات ناروا و اعتیاد به مسائل بیهوده بازدارد، برای تو بهترین نعمت و بزرگترین مرحمت است.^۱ جاحظ، تعریفها و توصیفهای دیگران از کتاب و مطالعه و انس با آن را چنین بازگو می‌کند: ذوالرمة به عیسی بن عمر گفت: شعرهای مرا بنویس، زیرا نوشتن و کتابت نزد من بهتر است از حفظ کردن؛ و کتاب را بیشتر دوست دارم؛ چرا که اگر اعرابی، کلمه‌ای را فراموش کند و برای پیدا کردن آن مدتها وقت صرف کند، در نهایت کلمه‌ای خود ساخته به جای آن کلمهٔ فراموش شده می‌گذارد، که به وزن همان شعر است. سپس آن ابیات تحریف شده را به نام من برای دیگران می‌خواند؛ در حالی که اگر همهٔ اینها در کتاب، ثبت و ضبط شود، نه فراموش می‌شود و نه تغییر می‌یابد و نه واژه‌ای خودساخته به جای کلمهٔ اصلی می‌نشیند.^۲

ابوعبیده از مهلب نقل کرده است که وی به فرزندانش چنین وصیت کرد: هیچ‌گاه در بازار نایستید، مگر در کنار کتابفروشیها و فروشگاههای زره‌سازی.

جاحظ گوید: دوستم نقل می‌کرد که نزد شیخی شامی کتابی می‌خواندم که دربارهٔ فضایل و مکارم قبیلهٔ غطفان بود. استادم گفت: همهٔ آثار و احوال و فضایل از میان می‌رود، جز آنها که در کتابها و دفترها ثبت و ضبط می‌شود.

نیز می‌گوید: از حسن لؤلؤی شنیدم که می‌گفت: چهل سال بر من گذشت که نخوابیدم و ننشستم و بر متکایی تکیه نکردم، مگر این که کتابی در دست و یا بر سینه داشتم و آن را مطالعه می‌کردم.^۳ در شیفگی جاحظ به کتاب همین بس که وی در مقام مقایسه بین فرزند خود و کتاب، کتاب را مقدم می‌شمارد، زیرا الفاظ و کلمات و عبارات کتاب را به خویش نزدیکتر می‌داند تا فرزندان خود. او کتاب را بهترین میراث برای فرزندان می‌داند که زکاتی ندارد و مالیاتی از طرف سلطان به آن تعلق

۱. همان، ص ۵۰ - ۵۲.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۵۲ - ۵۳.

جاحظ درباره تفاوت دوران کهنولت و جوانی، و این که نباید در کهنسالی توقعات دوران جوانی را داشت، سروده است:

أترجوا أن تكون و أنت شيخ
كما قد كنت أيام الشباب
لقد كذبتك نفسك لبس ثوب
دریس كالجدید من الشیاب

جاحظ یکی از پرکارترین عالمان اسلامی است. وی آثار و تألیفات فراوانی آفریده است، و برخی منابع آنان را سیصد کتاب دانسته اند، اما شمار اندکی از آنها اکنون موجود است و به چاپ رسیده اند، که برخی از آنها عبارتند از:

۱. البخلاء، درباره بخل و حالات بخیلان، به کوشش فلوتن، در لیدن، ۱۹۰۰ م.

۲. البیان والتبیین، در سه جلد، با شرح الفاظ غریب و مشکل آن، به کوشش حسن فاکهانی و شیخ زهری غمراوی، جلد اول، ۱۳۱۱ ق در مطبعة العلمیه، جلد دوم در ۱۳۱۲ ق، جلد سوم در مطبعة الجمالیة در ۱۳۳۳ ق در مصر، و منتخباتی از آن به کوشش مکتبة الرغائب در ۱۳۲۸ ق در مصر به چاپ رسیده است.

۳. التاج فی اخلاق الملوك، به کوشش احمد زکی پاشا، چاپ دارالکتب المصریه.

۴. التبصّر بالتجارة، رساله ای که در مجله المجمع العلمی العربی به چاپ رسیده است.

۵. الحنین الی الاوطان، به کوشش طاهر الجزائری، مطبعة المنار، ۱۳۳۳ ق.

۶. الحیوان، در هفت جلد، جلد ۱ و ۲، مطبعة الحمیدیه المصریه، ۱۳۲۳ ق، و مجلدات ۳ تا ۷، مطبعة التقدم، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ق.

۷. البرصان والعرجان والعمیان والحولان.

۸. ذم القواد.

۹. رسائل الجاحظ، مجموعه ای از یازده رساله جاحظ،

نمی گیرد. سپس می افزاید: تفاوت کتاب با گنج در این است که اگر از گنج چیزی برداری، کم می شود، ولی اگر از کتاب مطلبی برگیری و استفاده کنی، زیادتر می شود.^۱

جاحظ بر آن است که همسایه ای نیکوکارتر، شریکی منصف تر، رفیقی مطیع تر، معلمی فروتن تر، یاری با کفایت تر، کم جنایت تر، کم ملال آورتر، خوش اخلاق تر، کم خلاف تر و کم غیبت کننده تر از کتاب یافت نمی شود. سپس می گوید: همدمی به دور از بهتان و لاف، بی ایجاد مزاحمت، برکنار از هر فریب و نیرنگ و خالی از هرگونه فتنه و فساد و خارج از دایره جنگ، ستیز و جدال را از چه کسی جز کتاب می توان سراغ گرفت؟^۲

جاحظ درباره کتابت صحیح، به کاتبان چنین سفارش می کند: شایسته است که کاتب هنگام نوشتن، از حشو و زوائد زبانی پرهیزد، و بیانی شیوا داشته باشد، و در محاوره و بیان غرض، راه سداد را پیش گیرد، و با عامه مردم با کلماتی که ویژه خواص است، سخن نگوید، و با خواص با کلمات عامیانه صحبت نکند.^۳

او عشق را چنین وصف می کند: هر عشقی، دوستی هم نامیده می شود، اما هر دوستی را نمی توان عشق نامید، زیرا عشق فراتر از محبت و دوستی است؛ چنان که اسراف، تجاوز از جود و بخشش است، و بخل صفتی پایین تر از حد مقتصدانه است؛ و ترس صفتی برای فراتر از احتیاط، و تهوّر صفتی برای عملی فراتر از شجاعت است.^۴

یموت بن مزّج، خواهرزاده جاحظ، شبیه این سخن را از او نقل کرده است: بر هر مردی واجب است که سخاوتمند باشد، نه تا حد اسراف؛ شجاع باشد، نه در حد تهوّر؛ محتاط باشد، نه تا اندازه ترس؛ فروتن باشد، نه در حدّ حیا؛ سخنور باشد، نه در حد خطا و باطل؛ خاموش باشد، نه در حد درماندگی و ناتوانی؛ بردبار باشد، نه تا حد ذلت و خواری؛ یاور مردم باشد، نه باستم به دیگران؛ باوقار باشد، نه به صورت بلاد و کودنی؛ متقصد باشد، نه در پوشش سبکسری.

یاقوت پس از نقل سخنان جاحظ می گوید: پیامبر اکرم در یک سخن کوتاه همه این سخنان و کلمات را با هم جمع کرده و فرموده است: «خیر الامور اوسطها؛ بهترین کارها، میانه ترین آنهاست، که به دور از افراط و تفریط است.»^۵

۱. همان، ص ۸۹ - ۱۰۰.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. معجم الادباء، ۸۷/۱۶.

۴. همان، ص ۸۸.

۵. همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

مصر، ۱۳۲۴ ق.

۱۰. ثلاث رسائل، به کوشش فلوتن، ۱۹۰۳ م.
۱۱. سلوة الحریر بمنظره الربیع والخریف، آستانه، ۱۳۰۲ ق.
۱۲. الدلائل والاعتبار علی الخلق والتدبیر.
۱۳. الفصول المختارة من کتب ابی عثمان، در هامش الکامل مبرّد، مطبعة التقدم، ۱۳۲۴ ق.
۱۴. فضائل الاتراک، مطبعة العمومیة، مصر، ۱۸۹۸ م.
۱۵. مجموع رسائل الجاحظ، شامل چهار رساله: المعاد والمعاش، کتمان السر وحفظ اللسان، الجدّ والهزل، الحسد والعداوة.
۱۶. المحاسن والاضداد والعجائب والغرائب، با مقدمه‌ای به زبان فرانسه، به کوشش فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸ م؛ مصر ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ ق.
۱۷. القول فی البغال.^۱

برخی از آثار وی به صورت مخطوط است: سحر البیان؛ تنبیه الملوک؛ العراقة والفراسة؛ العبر والاعتبار فی النظر فی معرفة الصانع وابطال مقالة اهل الطباع؛ الفرق فی اللغة.^۲

برخی از کتابهایی که درباره زندگی‌نامه جاحظ نوشته شده است، عبارت‌اند از: تقریظ الجاحظ، از ابو حیان توحیدی؛ الجاحظ معلم العقل والادب، از شفیق جبری؛ ادب الجاحظ، از حسن سندویی؛ الجاحظ، از فؤاد افرام بستانی و حنا الفاخوری.

۱۵. ابو عبدالله زبیری مدنی^۳ (۱۷۲-۲۵۶ ق / ۷۸۸-۸۷۰ م) زبیر بن بکار بن عبدالله بن مُصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوّام، ابو عبدالله اسدی زبیری مدنی، علامه فقیه، حافظ نسابه، قاضی و مورّخ.

وی در سال ۱۷۲ ق در مدینه چشم به جهان گشود، و از کسانی چون: سفیان بن عیینه، ابو ضمرة، نصر بن شمیل، ذؤیب بن عمامة، عبدالله بن نافع صائغ، عبدالمجید بن ابی رواد، علی بن محمد مدائنی، محمد بن حسن بن ربالة، محمد بن ضحاک جرّامی و عمویش مُصعب زبیری حدیث شنیده و روایت کرده است.^۴

افرادی مانند عبدالله بن شیبب ربعی، احمد بن یحیی ثعلب، محمد بن احمد بن براء، ابوبکر بن ابی‌الدنیا، عبدالله بن محمد بن ناجیه، ابوالقاسم بغوی، یحیی بن صاعد، احمد بن سلیمان طوسی، اسماعیل بن عباس وراق از او حدیث شنیده

و روایت کرده‌اند.^۵

دارقطنی او را توثیق نموده و بزرگ شمرد، و خطیب او را ثقه، ثبت، آگاه به انساب و اخبار پیشینیان دانسته است.^۶ یاقوت نیز او را از دانشمندترین افراد به شمار آورده است. سپس در دفاع از وی گفته است: این که احمد بن علی سلیمانی، زبیر را فردی منکر الحدیث دانسته، ادعایی نارواست.^۷ تاریخ دقیق مهاجرت وی از مدینه به بغداد معلوم نیست،

۱. معجم المطبوعات العربیة والمعریة، ۱/۶۶۷-۶۶۹؛ الاعلام، ۷۴/۵.

۲. الاعلام زرکلی، ۷۴/۵.

۳. فهرست ابن ندیم، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ اخبار القضاة وکعب، ۱/۲۶؛ فهرست، ۲۰/۶۷، ۳۳/۱۳۳؛ ۳/۲۷۲؛ تاریخ بغداد، ۸/۴۶۷-۴۷۱؛ السابق واللاحق، ص ۲۵۷-۲۵۸؛ المنتظم، ۱۲/۱۱۰-۱۱۲؛ تاریخ طبری، ۲/۲۷۱، ۳/۲۷۳، ۴/۴۳۱؛ ۸/۶۲، ۷۱/۸۸، ۴۳۱؛ عقد الفرید، ۲/۶۶، ۹۶/۹۸، ۴/۱۰۸؛ ثمار القلوب، ص ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲؛ موضح اوهام الجمع، ۲/۱۱۳-۱۱۴؛ طبقات النحویین واللغویین، ص ۲۰۵؛ الاغانی، ۹/۴۱-۴۳ و موارد دیگر؛ الفرج بعد الشدة، تنوخی، ۱/۱۵۰، ۲۹۲، ۳۹۸؛ ۲/۲۰، ۳/۸۹، ۹۴، ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۷۹؛ ۴/۱۹۴، ۲۸۱، ۳۰۸؛ ۵/۱۴، ۸۸؛ العمیون والحدائق، ۴/۲۵۱؛ فهرست ابن خیر، ص ۴۶۷، ۴۹۹، ۵۳۴؛ الجرح والتعديل، ۲/۵۸۵؛ ثقات ابن حبان، ۸/۲۵۵؛ اللباب ابن اثیر، ۱/۳۹۶؛ الکامل، ۷/۲۱۷؛ نزهة الالباء، ص ۱۲۶؛ المعجم المشتمل، ص ۱۲۲؛ دول الاسلام، ۱/۱۵۵؛ المغنی فی الضعفاء، ۱/۲۳۷؛ الکاشف، ۱/۲۴۸؛ میزان الاعتدال، ۲/۶۶؛ تذكرة الحفاظ، ۲/۵۴۸؛ العبر، ۲/۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۳۱۱-۳۱۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ووفیات، ۲۵۱-۲۶۰ ق)، ص ۱۳۷-۱۴۰؛ معجم الادباء، ۱۱/۱۶۱-۱۶۵؛ وفيات الاعیان، ۳/۳۱۱-۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ۹/۲۹۳-۲۹۹؛ مرآة الجنان، ۲/۱۶۷؛ البدایة والنهاية، ۱۱/۲۴؛ وفيات ابن قنفذ، ص ۱۸۱؛ عقد الثمین، ۴/۴۲۷-۴۲۹؛ تهذیب التهذیب، ۳/۳۱۲-۳۱۳؛ نجوم الزهرة، ۳/۲۵؛ طبقات الحفاظ، ص ۲۳۱؛ شذرات الذهب، ۲/۱۳۲-۱۳۴؛ کشف الظنون، ۱/۱۷۹-۱۷۹؛ ۲/۲۹۵؛ ۲/۱۹۱۰؛ هدیة العارفین، ۱/۱۷۲؛ ایضاح المکنون، ۱/۳۱، ۳۸، ۴۳، ۴۷؛ ۲/۲۶۴، ۲۷۶، ۳۱۴، ۳۴۲، ۴۷۰، ۶۰۷، ۶۷۹، ۷۱۳؛ معجم المؤلفین، ۴/۱۸۰؛ الاعلام زرکلی، ۳/۷۳؛ تاریخ التراث العربی، ۱/۵۰۸-۵۱۱.

۴. تاریخ الاسلام، ص ۱۳۸.

۵. تاریخ بغداد، ۸/۴۶۸.

۶. همان، ص ۴۶۹.

۷. معجم الادباء، ۱۱/۱۶۱.

موصلی به زبیر بن بگّار گفت: محتوای کتاب و موضوع آن اخبار است، نه انساب.^{۱۰} نسخه‌هایی از این کتاب در جهان موجود است، و در سال ۱۹۶۲ م به دست محمود محمد شاکر، جزء اول آن در قاهره انتشار یافت.

۲. الموفقیات. شامل قصه‌های تاریخی و قصایدی فراوان، که برای امیر موفق بن خلیفه متوکل عباسی تألیف شده است، و نسخه‌هایی از آن در گوتینگن و عباسیه بصره یافت می‌شود. ابن حجر عسقلانی در الاصابه بسیار از آن نقل می‌کند. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در موارد متعدد از آن نقل کرده است.^{۱۱} بخشهایی از این کتاب به کوشش دوستاند (از جزء ۱۶ تا ۱۹)، در گوتا، در ۱۸۷۸ م منتشر شده است.^{۱۲}

۳. أزواج النبی. متخبی از آن در ظاهریه، در مجموعه شماره ۱۰/۴۱ از برگه ۱۲۳ - ۱۳۴، موجود است.

۴. الفکاهة والمزاح. ابن حجر بخشهایی از آن را در الاصابه آورده است.^{۱۳}

۵. اخبار المدینة. ابن حجر عسقلانی در الاصابه از آن اقتباس کرده است.^{۱۴}

۶. أخبار ابن الدینة. بخشی از آن در کتابهای الأشباه والنظائر و الاغانی ابوالفرج اصفهانی به چاپ رسیده است.^{۱۵}

۷. العقیق بالمدينة. درباره چاهها و قناتهای شهر مدینه

اما روشن است که وی با علویان مدینه درگیر شد، و به دلیل دشمنی‌ای که باخاندان نبوت ﷺ داشت، نتوانست در مدینه بماند. از این رو، به بغداد مهاجرت کرد. از این که وی با اسحاق موصلی (متوفی ۲۳۵ ق) در بغداد ملاقات کرده، معلوم می‌شود که زبیر پیش از درگذشت اسحاق موصلی به بغداد رفته است. خطیب بغدادی می‌گوید: زبیر بن بگّار با اسحاق موصلی ملاقات کرد، و اسحاق به او گفت: ای ابو عبدالله! تو کتابی را تألیف کرده‌ای که در اخبار است، اما آن را کتاب نسب نامیده‌ای. زبیر گفت: ای ابو محمد! تو نیز کتابی نوشته‌ای و آن را الاغانی نامیده‌ای، با این که آن کتاب المعانی^۱ یا المغانی^۲ است.

آخرین باری که از حجاز به بغداد رفت، ۲۵۳ ق بود.^۳ او از حجاز به بغداد آمد. روزی نزد امیر محمد بن عبدالله بن طاهر رفت، و امیر او را بسیار گرامی شمرد، و به او گفت: انساب میان ما دوری ایجاد کرده، اما آداب ما را به هم نزدیک نموده است. امیرالمؤمنین [متوکل عباسی] تو را به معلمی فرزند خود انتخاب کرده است، و برای تو ده هزار درهم و ده بقچه لباس و ده استر برای حمل بار و بنه معین کرده، که به نزد وی به سامرا بروی. زبیر بن بگّار، از امیر محمد بن عبدالله تشکر کرد و او را بوسید.^۴ اما یاقوت نوشته است که امیر محمد بن عبدالله بن طاهر به او گفت: امیرالمؤمنین به من دستور داده که تو را به قضاوت منصوب کنم. سپس او را به سامرا نزد خلیفه گسیل کرد.^۵ گویا در سال ۲۴۲ ق به قضاوت مکه منصوب شد و بدان جا رفت.^۶ او در حالی که قاضی مکه بود، در سال ۲۵۶ ق در ۸۴ سالگی، چشم از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد.^۷

گفته‌اند که علت مرگ وی آن بود که از بلندی به زمین افتاد، و پس از دو روز دیده فرو بست، و فرزندش مُصعب بر او نماز خواند.^۸

زبیر بن بگّار دارای آثار و تألیفات فراوانی در رشته‌های انساب، تاریخ، ادبیات عرب و ... بوده است. ابن ندیم و یاقوت، ۳۳ اثر وی را ثبت کرده و نام برده‌اند.^۹ ولی بیشتر این آثار از میان رفته و تنها چند اثر که به صورت کامل یا ناقص یا منتخباتی از آنها باقی مانده عبارت‌اند از:

۱. نسب قریش. این کتاب درباره انساب است، اما با دیگر کتابهای انساب، تفاوت فراوان دارد؛ تا آن جا که اسحاق

۱. تاریخ بغداد، ۴۷۰/۸.
۲. تهذیب الکمال، ۲۹۶/۹.
۳. الفهرست، ص ۱۲۳.
۴. تاریخ بغداد، ۴۷۰/۸ - ۴۷۱.
۵. معجم الادباء، ۱۶۱/۱۱ - ۱۶۲.
۶. تاریخ التراث العربی، ۱۴۷/۲، ۳۱۷.
۷. وفيات الاعیان، ۳۱۲/۲.
۸. سیر اعلام النبلاء، ۳۱۴/۱۲.
۹. الفهرست، ص ۱۲۳؛ معجم الادباء، ۱۶۴/۱۱ - ۱۶۵.
۱۰. تاریخ بغداد، ۴۶۹/۸.
۱۱. الاصابه، ۱۲۷/۱، ۳۳۱، ۶۰۲، ۹۲۲ و دیگر مجلدات؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۶۹/۲ - ۱۷۰، ۲۶۲ و موارد دیگر.
۱۲. تاریخ التراث العربی، ۱۴۷/۲، ۱.
۱۳. الاصابه، ۷۲۲/۱؛ ۱۱۷۴/۳؛ ۳۹۷/۴.
۱۴. همان، ۱۵۷/۲؛ ۹۲/۳؛ ۴۳۴، ۶۸۲، ۸۰۱، ۹۵۰؛ ۶۳۳/۴، ۶۶۰، ۸۱۹، ۸۳۹.
۱۵. تاریخ التراث العربی، فؤاد سزگین، ۱۴۹/۲، ۱.

عباسیان، که شبیه فرهنگستانهای امروز بود - به خدمت گماشت. دیری نپایید که آنان در هندسه، ریاضیات، نجوم و علم حیل (مکانیک) سرآمد شدند و از همه اقران خویش در آن زمان پیش افتادند و به کار خود در بیت‌الحکمه ادامه دادند و به همراهی ابوعبدالله محمد بن موسی خوارزمی، پژوهشهای علمی بیت‌الحکمه را رهبری می‌کردند. با این تفاوت که خوارزمی بنیادگذار مکتب جبر اسلامی بود؛ در حالی که بنوموسی، به هندسه و مکانیک، دلبستگی خاص داشتند و رصد کواکب را برای مأمون اداره می‌کردند.^۶ آنان آگاهترین و بیناترین مردم به علوم هندسه و مکانیک بودند، و در این علوم، تألیفات و آثار شگفت‌انگیزی به وجود آوردند که در منابع و مآخذ به «حیل بنی موسی» شهرت دارد. این علم، دارای نتایج و فواید فراوان و مهمی است که نزد مردم از شهرت فراوانی برخوردار است.^۷

ابن‌ندیم گوید: بنوموسی علاقه شدید و عشق فراوانی به علوم اوایل و قدیمه داشتند و در به‌دست آوردن آنها کوششی بی‌نهایت کردند، و در این راه اموال فراوان و ثروت زیادی

است، و یاقوت از آن اقتباس کرده است.^۱ معلوم می‌شود یاقوت حموی و ابن حجر عسقلانی این کتابها را در اختیار داشته‌اند، و تا آن زمان همه این کتابها یا بخشی از آنها موجود بوده است.

در منابع و مآخذی که شرح حال وی را آورده‌اند، تصریحی نشده که زبیر بن بکار کتابخانه‌ای داشته، اما دو قرینه وجود دارد که وی نیز از شیفتگان کتاب بوده است: ۱. زبیر بن بکار دارای تألیفات و آثار فراوانی بوده است؛ ۲. خود زبیر بن بکار نقل کرده است که دختر خواهرم به همسرم گفت: دایی من بهترین مرد در رفتار با خانواده‌اش است. او هوویی بر سر تو نمی‌آورد و کنیزکی نیز نمی‌خرد! همسرم گفت: به خدا قسم این کتابها که در منزل است، بر من سخت‌تر و ناگوارتر است از این که سه هوو بر سر من بیاورد.^۲

بنابراین، می‌توان گفت که زبیر بن بکار نیز جزو شیفتگان کتاب بوده است؛ تا آن‌جا که همسر وی از دست کتابهای او به تنگ آمده است. مضافاً این‌که آثار و تألیفات وی گواه این است که او به بسیاری از آثار و تألیفات گذشتگان، به‌ویژه شاعران و ادیبان، دسترس داشته، تا توانسته است کتابهایی تألیف کند و اخبار آنها را گرد آورد.

۱۶. بنوموسی بن شاکر^۳ (سده سوم هجری / نهم میلادی)
ابوجعفر محمد بن موسی بن شاکر خراسانی (متوفی ۲۵۹ ق / ۸۷۳ م)، ریاضیدان، منجم، مهندس و مکانیک نامور عصر عباسی، و برادران وی، احمد و حسن، که به «بنوموسی» و «اخوان ثلاثه» و یا «ابن شاکر» شهرت دارند، و در ریاضیات، نجوم، هندسه و مکانیک، سرآمد همه اقران خویش و فعالترین اعضای بیت‌الحکمه بغداد بودند.

پدر آنان، موسی بن شاکر، گویا در جوانی راهزن بود،^۴ اما به گفته قاضی صاعد، موسی بن شاکر از منجمان مشهور مأمون بود.^۵ پس از مرگ وی در بغداد، در زمان خلافت مأمون عباسی (در فاصله سالهای ۱۹۸ - ۲۱۸ ق / ۸۱۳ - ۸۳۳ م)، پسران وی، محمد و احمد و حسن، با این‌که هنوز خردسال بودند، مورد مهر و شفقت مأمون قرار گرفتند و مأمون به هوش سرشار و ذکاوت فراوان آنان پی برد، و هر سه را در بیت‌الحکمه بغداد - نخستین مؤسسه بزرگ علمی در خلافت

۱. معجم البلدان، ۱/۱۴۶: ۴/۴۹۲، ۶۷۳.

۲. تاریخ بغداد، ۸/۴۷۲.

۳. الفهرست ابن‌ندیم، ص ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۷، ۳۵۲؛ الدیارات شابشتی، ص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ اخبار الحکماء، قفطی، ص ۲۰۸؛ التعریف بطبقات الامم قاضی صاعد، ص ۲۲۵؛ تاریخ مختصر الدول ابن‌عبری، ص ۲۶۴؛ وفيات الاعیان، ۱۶۱/۵ - ۱۶۳؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲/۴۹؛ طبقات الاطباء، ابن ابی‌اصیبعه، ص ۲۸۳؛ معجم البلدان یاقوت، ۲/۸۰۵؛ تاریخ ابن‌وردی، ۱/۲۳۶ - ۲۳۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات، ۲۵۱ - ۲۶۰ ق)، ص ۳۲۳ - ۳۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۳۳۸ - ۳۳۹؛ الوافی بالوفیات، ۵/۸۴ - ۸۵؛ مرآة الزمان، ۲/۱۷۰ - ۱۷۱؛ هدیة العارفين، ۲/۱۶ - ۱۷؛ بروکلیمان، ذیل، ۱/۳۸۲؛ فهرست دارالکتب المصریة، ۶/۳۹، ۴۸؛ الاعلام زرکلی، ۷/۱۱۶ - ۱۱۷؛ معجم المؤلفین، ۲/۱۸۸؛ خزائن الکتب العربیة، ۲/۷۱۸؛ مقدمه بر تاریخ علم، سارتون، ۱/۶۵۲، ۷۰۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۱/۱۱۱؛ زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ۱/۲۹۱ - ۲۹۵؛ مروج الذهب، ۱/۳۴۸؛ زندگینامه علمی دانشوران، ۲/۹۶۴ - ۹۶۶.

۴. تاریخ مختصر الدول ابن‌عبری، ص ۲۶۴.

۵. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۲۵.

۶. تاریخ مختصر الدول، ص ۲۶۴.

۷. اخبار الحکماء قفطی، ص ۲۰۸.

فعل تبدیل کردند. مأمون عباسی، عاشق و شیفته علوم پیشینیان (علوم اوایل) و تحقیق در صحت و سقم نظریه‌های علمی آنان بود. وی درباره این نظریه که «مساحت دور کره زمین ۲۴ هزار میل است، و هر سه میل یک فرسنگ، و در مجموع، دور کره زمین هشت هزار فرسنگ است»، به بنوموسی دستور داد که این نظریه را به اثبات برسانند؛ و به آنان گفت: من می‌خواهم ببینم آنچه را قدما در این باره گفته‌اند، آیا در عمل نیز صحیح است یا خیر؟ بنوموسی گفتند: البته این حرف قطعی و درست است، و مأمون گفت: پس در عمل این نظریه را ثابت کنید. بنوموسی از افراد مطلع در علم جغرافی و هندسه پرسیدند که سرزمینهای مساوی‌المساحه را در کدام قسمت کره زمین می‌توان یافت؟ مهندسان گفتند: در دو ناحیه می‌توان چنین سرزمینهایی یافت: یکی در صحرای سنجار (از نواحی جزیره، که فاصله آن تا موصل سه روز راه است) که در انتهای خط استوا قرار دارد؛ و دیگری در سرزمین کوفه است.

بنوموسی پس از شناسایی این دو سرزمین، گروهی از عالمان هندسه را، که مورد اعتماد و اطمینان مأمون بودند، با خود به همراه بردند و به سوی سرزمین سنجار رهسپار شدند. چون به صحرای سنجار رسیدند، در یک قسمت از آن صحرا ایستادند و با بعضی از آلات و ابزارهای که به همراه داشتند، ارتفاع قطب شمالی را اندازه گرفتند و در آنجا میخی را در زمین کوبیدند. سپس طنابی بلند به آن میخ بستند و سر دیگر طناب را به دست گرفته و به سوی جهت شمالی خط استوا پیش رفتند؛ بدون این‌که به راست یا چپ منحرف شوند. چون آن طناب تمام شد، در همان‌جا میخ دیگری را در زمین فرو کردند، و سر دیگر طناب را به آن بستند و طناب بلند دیگری آوردند و یک سر آن را به آن میخ بستند و سر دیگر آن را به دست گرفته و به راه خویش ادامه دادند؛ تا آن طناب نیز تمام شد. این کار را آن قدر ادامه دادند تا ارتفاع قطب را اندازه گرفتند؛ و دیدند که نسبت به ارتفاع اول، یک درجه اضافه

خرج کردند، و گروهی را برای به دست آوردن کتابهای قدیمی به روم فرستادند، که حنین بن اسحاق و ثابت بن قره سرپرستی آنها را به عهده داشتند. این گروه به شهرهای مختلف روم سفر کردند و کتابهای مهمی در علوم ریاضی، هندسه، نجوم و حکمت را گردآوری کردند و به بغداد منتقل ساختند. سپس بنوموسی، حنین بن اسحاق و ثابت بن قره و دیگر مترجمان را مأمور ترجمه این متون نمودند.^۱

ابن خلکان درباره شیفتگی آنان به علوم و فنون قدیمی و کتابهای ریاضی، نجوم و حکمت می‌گوید: آنان دارای همتهایی بلند و عشقی وافر در فراگیری علوم قدیمه و گردآوری کتابهای علوم اوایل بودند، و در این راه، رنجها و مشقتهای فراوانی متحمل شدند.^۲

ذهبی نیز می‌گوید: بنوموسی در زیرکی و دانش، از شیاطین جهان به شمار می‌رفتند، و مأمون سخت به آنان اعتماد داشت، و در ساختن رصدخانه از آنان کمک گرفت. یکی از آن سه برادر، یعنی محمد بن موسی، عمر زیادی کرد و شهرت فراوانی یافت.^۳

سارتون گوید: با مشکل می‌توان سهم هر یک از این سه برادر را در فعالیتهای علمی معین کرد، ولی به نظر می‌رسد که معروفترین آنها محمد است، که محقق اصول اقلیدس و مجسطی و منطق بوده، و احمد به مکانیک، و حسن به هندسه توجه داشته‌اند.^۴

بنوموسی در زمره نخستین دانشمندان اسلامی بودند که به مطالعه کتابهای ریاضی یونانی پرداختند و مکتب اسلامی ریاضیات را بنیاد نهادند. درحقیقت، می‌توان آنان را شاگرد ریاضیدانان یونانی قلمداد کرد، اما به دلایلی که برای تطور برخی از مفاهیم ریاضی اهمیت بسیار دارد، از ریاضیات متعارف یونانی منحرف گردیدند. نامورترین مترجمان زمان به سرپرستی بنوموسی کار می‌کردند.^۵

ابن خلکان درباره اکتشافات و نظریات علمی بنوموسی در نجوم و هیئت و علم المساحه چنین نوشته است: از ویژگیهای دانشمندان اسلامی، به فعلیت رسانیدن نظریات پیشینیان در علوم حیل و مساحت بود. ارباب رصدخانه‌های یونان، پیش از اسلام، برخی نظریه‌ها را در این باره ارائه کرده بودند، ولی هیچ‌کسی تاکنون نگفته است که آنان نظریاتشان را از قوه به

۱. الفهرست، ص ۳۰۴، ۳۳۱.

۲. وفيات الاعیان، ۱۶۱/۵.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۴.

۴. مقدمه بر تاریخ علم، ۶۵۲/۱.

۵. زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ۲۹۱/۱ - ۲۹۲.

است. پس آن مقدار از زمین را که با طناب اندازه‌گیری کرده بودند، مورد محاسبه دقیق قرار دادند؛ دیدند که طول آن ۶۶ میل و دوسوم میل است، و این مطلب برای آنها روشن شد که هر درجه از درجات فلکی، برابر است با ۶۶ میل و دوسوم میل از سطح زمین.

سپس به آن‌جا که میخ اول را در زمین کوبیده بودند، بازگشتند، و این بار طنابی به آن میخ بستند و سر دیگر طناب را گرفته و به سوی جهت جنوبی خط استوا پیش رفتند؛ بدون این‌که به راست یا چپ منحرف شوند. در این جهت نیز مانند جهت شمالی عملیات را تکرار کردند؛ تا این‌که طناب تمام شد. سپس ارتفاع را اندازه‌گیری کردند و دیدند که از ارتفاع قطب شمالی یک درجه کم شد و محاسبه آنها صحیح درآمد، و آنچه را در پی اثبات آن بودند، به حقیقت پیوست.

آنان که به علم هندسه و هیئت آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که شماره درجه‌های فلکی ۳۶۰ درجه است، زیرا فلک به دوازده برج تقسیم می‌شود و هر برج ۳۰ درجه است و جمع آن ۳۶۰ درجه است. اگر شماره درجات فلکی را در ۶۶ میل و دوسوم میل ضرب کنیم، حاصل آن ۲۴ هزار میل می‌شود، که هشت هزار فرسنگ است، و این مطلب ثابت و بدیهی است و در آن شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

چون بنوموسی نزد مأمون بازگشتند، گزارش مطالعات و عملیات و محاسبات خود را به وی تقدیم کردند و گفتند: نظریه پیشینان درباره مساحت دور کره زمین صحیح است. مأمون گفت: برای اطمینان بیشتر همین عملیات و محاسبات را در سرزمین دیگری نیز تکرار کنید؛ و آن سرزمین کوفه است. بنوموسی بار دیگر با همراهان خود به سوی کوفه حرکت کردند، و چون به سرزمین کوفه رسیدند، درست همان عملیات را که در صحرای سنجار انجام داده بودند، تکرار کردند. نتیجه‌ای که به دست آوردند، عیناً همان بود که در صحرای سنجار برایشان حاصل شده بود. وقتی به مأمون گزارش دادند، وی به صحت این نظریه و به درستی قول پیشینان در این باره اطمینان حاصل کرده و دستور داد که این عملیات و محاسبات را دقیقاً در دفتر و کتابی ثبت کنند.^۱ ابن‌خلکان می‌گوید: بنوموسی را در مسائل علمی، نوادر و عجایب و غرایب بسیاری است که اگر موجب اطالۀ کلام نمی‌شد، آنها را

می‌نوشتم.

مهمترین نظریه‌ای که بنوموسی با شیوه‌ای نو آن را بررسی کردند، اندازه‌گیری دایره و مساحت و حجم آن بود. پیش از آنان، ارشمیدس، مساحت دایره و سطح و حجم کره را با روش ائودوکسوس، که بعداً روش افنا (تحلیل بردن) نامیده شد، به دست آورد. این روش براساس همان فکری استوار بود که شالوده نظریه حدها در ریاضیات جدید است. بعد از ارشمیدس، این روش، بی‌آن‌که بهتر شود، به کار می‌رفت. در واقع، قرینه‌ای در دست نیست تا دلالت کند که تا قرن سوم هجری / نهم میلادی درباره اندازه‌گیری مساحتها و حجمها کاری صورت گرفته باشد.

بنوموسی مساحت دایره را با روشی غیر از روش ارشمیدس، اما مبتنی بر اندیشه بی‌نهایت کوچکهای او، حساب کردند. آنان روش افنا را به کار بردند، اما جزء اصلی آن را حذف کردند؛ به این شکل که دنباله‌ای از چندضلعیهای منتظم 3^k ضلعی (n و $...$ و ۳ و ۲ و K) در دایره محاط کردند و مساحتهای آنها را یافتند. آن‌گاه روش برهان خُلف را برای یافتن نتیجه به کار بردند، اما از مراعات شرط حدی خودداری کردند؛ یعنی مساحت این‌گونه چندضلعی را وقتی که $K \rightarrow \infty$ پیدا نکردند، به جای آن از گزاره‌ای که اثباتش مراعات حد را دربرداشت، پیروی کردند. این گزاره، قضیه شانزدهم از مقاله دوازدهم اصول بود.

باید خاطر نشان کرد که بنوموسی، مساحتها و حجمها را مساوی با حاصل ضربهای مقادیری تعریف کردند؛ حال آن‌که یونانیان آنها را به وسیله مقایسه با مساحتها و حجمهای دیگری بیان می‌کردند. مثلاً ارشمیدس تعریف کرده بود که حجم کره چهار برابر حجم مخروطی است که ارتفاعش مساوی شعاع کره و قاعده‌اش مساوی با دایره عظیم کره باشد. بنوموسی به دست آوردند که حجم کره، مساوی حاصل ضرب شعاع کره است، در یک سوم سطح آن. به بیان دیگر، آنان برای تعیین مقادیرهای هندسی از اعمال حسابی استفاده کردند. این خود گام مهمی بود برای گسترش دادن دستگاه اعداد، به صورتی که علاوه بر عددهای صحیح، عددهای گویا و گنگ را هم در

۱. وفيات الاعیان، ۱۶۲/۵ - ۱۶۳.

و لیدن موجود است.^۶ و نسخه‌هایی از آن به شماره‌های ۵۳۹۱ و ۵۶۱۹ و ۱۲۰۲۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.^۷

۴. رسم المعمور من البلاد، که جزء پنجم آن چاپ شده است.^۸

۵. صورة الارض، که به گفته زرکلی چاپ شده است.^۹

۶. الجیل، که ابن خلکان گوید: آن را دیده‌ام. کتابی پر از نوادر و شگفتی و شامل علوم غریبه بود و آن را از بهترین و پرفایده‌ترین کتابها یافتم و در یک جلد بود.^{۱۰} زرکلی گوید: در میان مخطوطات واتیکان به شماره A317 مجموعه‌ای را دیدم که اول آن نوشته بود: «کتاب الجیل لبني موسى بن شاکر المنجم». گویا این مجموعه همان است که ابن خلکان آن را دیده است.^{۱۱} در برلین نیز نسخه‌ای از آن موجود است.^{۱۲} این رساله در ابزارهای مکانیکی یا ابزارهای با هوای فشرده است، که احمد بن موسی آن را نوشته است.

۷. کتاب در وصف اسبابی که خود به خود صدا می‌دهد. این اثر درباره موسیقی است، و نسخه‌ای از آن در بیروت موجود است.^{۱۳}

بربگیرد. بنوموسی، مانند ارشمیدس، تعیین کردند که مساحت سطح کره چهار برابر مساحت دایره عظیم آن است، اما شیوه اثباتشان متفاوت بود.^۱

ابن ندیم، آثار و تألیفات بنوموسی را به این شرح نام برده است: بنوموسی فی القرسطون؛ الجیل، از احمد بن موسی؛ الشكل المدور المستطیل، از حسن بن موسی؛ الحركة الفلک الاولی، از محمد بن موسی؛ المخروطات و مثلث، از محمد؛ الشكل الهندسی الّذی بین جالینوس امره، از محمد؛ الجزء، از محمد؛ بین فیہ بطریق تعلیمی و مذهب هندسی انه لیس فی خارج کره الکواکب الثابتة کره تاسعة، از احمد بن موسی؛ کتاب فی اولیة العالم، از محمد؛ المسألة الّتی القاها علی سند بن علی، از احمد بن موسی؛ کتاب علی مائة الکلام، از محمد؛ مسائل جرت ایضاً بین سند و بین احمد؛ مساحة الاکر و قسمة الزوایا بثلاثة اقسام متساوية و وضع مقدار بین مقدارین لتتوالی علی قسمة واحدة.^۲

اما آثاری که اکنون موجود است عبارت‌اند از:

۱. مقاله نفس یا مقالة جالینوس، از ترجمه‌های محمد بن موسی، که به شماره ۵۲۲۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.^۳

۲. معرفة المساحة الاشکال البسيطة والکریة، در اندازه‌گیری مساحت شکل‌های مسطح و کروی، که نسخه‌هایی از آن در آکسفورد، پاریس، برلین، استانبول و رامپور موجود است. یکی از نسخه‌های آن، به تحریر خواجه نصیرالدین طوسی، ریاضیدان نامدار سده هفتم هجری، به نام تحریر معرفة مساحة الاشکال البسيطة والکریة، در کتابخانه آستان قدس، به شماره ۴۵۵۹۸ موجود است، و به چاپ رسیده است. این کتاب در قرون میانه، در جهان اسلام و اروپا شهرتی به سزا داشته است؛ چرا که به زبان لاتین در سده ششم هجری / دوازدهم میلادی به دست گرااردکر مونایی ترجمه شده است، و نسخه‌هایی از این ترجمه، در پاریس، مادرید، بازل، تورون و آکسفورد موجود است.^۵

۳. مقدمات کتاب مخروطات، تحریری از مخروطات آپولونیوس، که هلال حمصی مقاله‌های اول تا چهارم، و ثابت بن قره مقاله‌های پنجم تا هفتم آن را به عربی ترجمه کرده بودند. این تحریر احتمالاً به وسیله محمد صورت پذیرفته بود. نسخه‌های خطی این کتاب در آکسفورد، استانبول

۱. زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ۱/ ۲۹۲ - ۲۹۳.

۲. الفهرست، ص ۳۳۱.

۳. فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۵۴۵.

۴. همان، ص ۱۰۹.

۵. زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ۱/ ۲۹۲.

۶. همان، ص ۲۹۵.

۷. فهرست الفبایی کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۱۰۹.

۸. الاعلام زرکلی، ۱۱۷/۷.

۹. همان.

۱۰. وفيات الاعیان، ۱۶۲/۵.

۱۱. الاعلام زرکلی، ۱۱۷/۷.

۱۲. زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ۱/ ۲۹۵.

۱۳. همان.